

- ↑

پرش اصلی من در این نوشتار این است: آیا نان و امنیت بر آزادی مقدم است؟
آنجان که خواهیم دید، این پرسش را نهایتاً می‌توان به پرسش دیگری فروکاست: آیا آزادی از جمله مصادیق «حقوق بشر اساسی» است؟

برای آنکه معنای این پرسش روشن شود، باید روشن کنم که مقصود از «حقوق بشر اساسی» چیست.

**اولا-** «حقوق بشر اساسی» نوعی «حق» یا به تعبیر دقیقتر، «حق اخلاقی» است؛ حق اخلاقی مبنایی خردپسند برای مطالبه‌ای موجه فراهم می‌آورد و لازمهٔ آن این است که برخورداری از مضمون آن حق در سطح اجتماعی تضمین و از آن در برابر تهدیدهای بالقعل و بالقوه محافظت شود. بنابراین، به ازای هر حقی که تعریف می‌کنیم، تکلیفی هم به تبع آن زاده می‌شود. پس می‌توانیم بگوییم که «حق» به تعبیر منطقی دانان، محمولی دو موضعی است، یعنی از رابطهٔ میان دو چیز حکایت می‌کند؛ یکی مرجع صاحب حق یا فرد محق و دیگری طرف صاحب تکلیف یا فرد مکلف. بنابراین، استیفای حق لطفی در حق صاحب حق نیست، فرد صاحب حق «طلبکار» است و می‌تواند و می‌شاید که مدعی حق خود شود و گردن فرارانه تحقق آن را مطالبه کند. از همین رو است که مفهوم «حق» با مفهوم «کرامت انسانی» عمیقاً به هم پیوسته است. در جامعه‌ای که در آن مفهوم «حق» وجود ندارد یا به رسمیت شناخته نمی‌شود، انسان‌ها خوار می‌شوند. در چنین جامعه‌ای انسان‌ها خود را در خور و شایستهٔ مهر و احترام نمی‌بینند و اگر دست بر قضا کسی نسبت به آنها مهر و ادبی نشان دهد، آن را از بخت بلند خود می‌پندارند، نه از شایستگی و کرامتشان. انسانی که فاقد حق است، طفیلی لطف و کرم دیگران می‌شود و همین طفیلی‌گری حسن اعتماد به نفس و احترام به خوشبختن را در او ویران می‌کند و از او شخصیتی ذلیل و فرومایه می‌سازد.

**ثانیا-** «حقوق بشر اساسی» از مصادیق «حقوق بشر» است. مقصود من از «حقوق بشر» حقی است که همهٔ انسان‌ها بر ذمه همهٔ انسان‌ها دارند. به بیان دقیقتر، هرگاه هر دو شناسهٔ محمول دوموضعی «حق» عبارت از تمام انسان‌ها باشد، ما با مصادیقی از حقوق بشر سروکار داریم. بنابراین، حقوق بشر مطالبه‌ای است که هر انسانی، به صرف آنکه انسان است، بحق می‌تواند بر آورده شدن آن را از هر انسان دیگری توقع داشته باشد. برای مثال، «حق حیات» را می‌توان مصادق بارز «حقوق بشر» دانست، زیرا تمام انسان‌ها از این حق بهره‌مند هستند و همهٔ انسان‌ها مکلفند که حق حیات دیگری را رعایت کنند.

**ثالثا-** «حقوق بشر اساسی» به این معنا «اساسی» یا «بنیادین» است که تحقق تمام حقوق دیگر در گرد تحقق آنهاست. بنابراین، در مقام عمل نخست باید تحقق این حقوق اساسی را تثبیت و تضمین کنیم، بعد به سراغ سایر حقوق برویم. حقوق بشر اساسی را باید حداقل مطالبات معقول هر انسان از آن حیث که انسان است، به‌شمار آورد. حقیقت این است که «حقوق بشر اساسی» را باید کف اخلاق و حداقلی ضروری برای یک زندگی کرامتمند دانست. رسالت اخلاق از جمله این است که حمایتی حداقلی برای انسان‌های ضعیف و بی‌پناه فراهم آورد. اخلاق این کار را از طریق دفاع از «حقوق بشر اساسی» انجام می‌دهد. این حقوق آخرین سنگری است که انسان‌های بی‌پناه و بی‌دفاع را در برابر رنج‌ها و مصائب جانکاه زندگی حفاظت می‌کند. این حقوق بر دست و پای توسن لگام گسیخته و سرکش سیاست و اقتصاد حد و قیدی می‌نهد. تا مبادا انسان‌های ضعیف و ناتوان در زیر سم ضربه‌های آن یکسره لگدکوب و نابود شوند.

تقریباً همگان قبول دارند که «حسق امنیت» و «حق معیشت» از مهمترین و بارزترین مصادیق «حقوق بشر اساسی» است. حق امنیت بشر را در برابر «خوف» یعنی می‌بخشد و حق معیشت، انسان را از غم نان یا خطر «جوع» (به معنای وسیع کلمه) ایمن می‌دارد. مقصود از «حق امنیت» حق مصونیت از به قتل رسیدن، مورد شکنجه قرار گرفتن، مورد ضرب و شتم واقع شدن، مورد تجاوز یا خشونت و تعرض فیزیکی قرار گرفتن است و مقصود از «حق معیشت» حق بهره‌مندی از حداقل امنیت اقتصادی است، یعنی بر خورداری از هوای پاکیزه، آب سالم، خوراک و پوشاک کافی، سرپناه مناسب و حداقلی از اراقبت‌های بهداشتی و پزشکی. اما چرا «حق امنیت» و «حق معیشت» از جمله «حقوق اساسی» به‌شمار می‌روند؟ به طور کلی، برای آنکه نشان دهم این حقوق از مصادیق «حقوق اساسی» است، می‌توانیم به شیوه زیر استدلال کنیم: اگر انسان صاحب حقی باشد، در آن صورت لاجرم از «حق امنیت» و «حق معیشت» هم بهره‌مند است. بگذارید این استدلال را در قالب روشنتری صورت‌بندی کنیم:

۱) انسان‌ها از پاره‌ای حقوق بهره‌مند هستند. (بگذارید این حقوق را هر چه هست، «الف» بنامیم.)

۲) برای بهره‌مند شدن از آن حقوق باید پاره‌ای شرایط و زمینه‌ها فراهم باشد. (بگذارید این شرایط و زمینه‌ها را «ب» بنامیم.)

۳) بنابراین، انسانی که صاحب حق «الف» است، نسبت به تحقق آن شرایط و زمینه‌های ضروری نیز صاحب حق می‌شود، یعنی کسی که صاحب حق «الف» است، صاحب حق «ب» نیز هست. روشن است که حق معیشت و شرایط و زمینه‌های آن از ضروریات معیشت پیش شرط تحقق و بهره‌مندی از هر حق دیگری است. برای مثال، در شرایطی که زندگی فرد مرد در معرض انواع تهدیدها و ناامنی‌های فیزیکی است، فرد نمی‌تواند از هیچ یک از حقوق به نحو شایسته بهره‌مند شود. اگر بنامست افراد بتوانند با سودگی نسبی از حقوق انسانی خود بهره‌مند شوند، حق امنیت آنها باید تضمین شود. اگر حق امنیت انسان‌ها در یک جامعه به رسمیت شناخته شود، در آن صورت دیگران و از جمله حکومت، می‌توانند با دست گشوده و فاردلانانه از زندگی این مرد محالکند کنند یا اجساره بدهند که او به معنای «حق معیشت» نیز می‌توان مطرح کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند از حقوق انسانی خود به نحو شایسته بهره‌مند شود مگر آنکه حداقلی از ضروریات لازم برای یک زندگی سالم و فعال را در اختیار داشته باشد. بنابراین، اگر انسان صاحب حقی باشد، لاجرم صاحب حق امنیت و معیشت هم هست و این بدان معناست که این دو حق از جمله «حقوق اساسی» انسان‌ها هستند و چون این استدلال درباره هر انسانی صادق است، بنابراین می‌توانیم این حقوق را از جمله حقوق جهانشمول بدانیم.

همانطور که پیشتر اشاره کردم، به محض آنکه حقی تعریف می‌شود، به تبع آن تکلیفی نیز متولد می‌شود. بنابراین، به محض آنکه «حقوق اساسی» را تعریف کردیم، باید تکالیف متنظر از آن را نیز بازشناسی کنیم. رعایت و حرمت نهادن به «حقوق اساسی» مستلزم رعایت و التزام به تکالیف یا وظایف زیر است:

نخستین تکلیف یا وظیفه عبارت است از پرهیز از نقض حقوق اساسی انسان‌ها. برای مثال، هیچ‌کس حق ندارد امنیت انسان‌های دیگر را از ایشان سلب کند یا آنها را از حق دسترسی به حوائج اولیه و ضروری زندگی محروم کند. تکلیف یا وظیفه دوم عبارت است از حفاظت از انسان‌ها در برابر نقض حقوق اساسی آنها. برای مثال، بر همگان فرض است که از انسان‌هایی که امنیت آنها توسط دیگران مورد تهدید است، حمایت و حفاظت کنند یا اجازه ندهند کسی انسان دیگری را از تنها دستنامهٔ معیشت و بقایش محروم کند. برای حفاظت از حقوق اساسی انسان‌ها، دست‌کم دو کار مهم باید انجام شود:

**اولا-** همگان باید ملزم شوند که از نقض حقوق اساسی دیگران بپرهیزند (یعنی رعایت تکلیف نخست را باید بر همگان الزامی کرد.)
**ثانیا-** باید نهادهای اجتماعی از چنان سامان داد که زیستن در ظل آنها پرهیز از نقض حقوق اساسی را به‌کارگی دشوار و پرهزینه تبدیل کند.

گروه اندیشه: آرش نراقی که برخی او را با نام احمد نراقی می‌شناسند، جزو معدود اعضای حلقهٔ کیان بود که در حوزهٔ سیاسی و اجتماعی ایران وارد نشد و البته ناشناخته ماند. نراقی به همراه ابراهیم خلیفه سلطانی با تمرکز روی فلسفه دین، سعی کردند پروژه عبدالکریم سروش را در حوزهٔ فقهانه فر به کنند. از نراقی تا به حال کتاب‌هایی تحت عنوان «رساله دین شناخت، مدلی در تحلیل ایمان ابراهیمی» و ترجمه «مقل و اعتقاد دینی» و «کلام فلسفی» انتشار یافته است. وی هم‌اکنون ساکن آمریکاست و در دانشگاه کالیفرنیا برای پایان‌نامه دکتری خود به مطالعه و تحقیق مشغول است. با تشکر از وی که این مقاله را برای چاپ در اختیار روزنامه قرار داد.

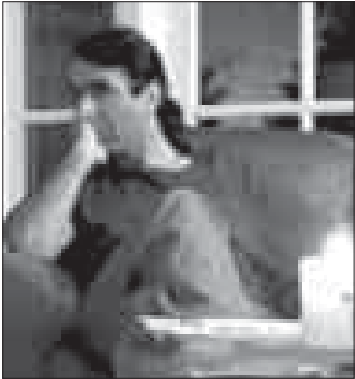


کرسزتو لاشاک

آیا نان و امنیت بر آزادی مقدم است؟

# تاخت زدن آزادی بانان

- آرش نراقی



معنا می‌یابد که مردم از مخاطرات خوف و جوع تا حدی رسته باشند. در غیاب نان و امنیت نمی‌توان از حقوق می‌سوط به آزادی‌ها بهره‌مند شد و این بدان معناست که حق امنیت و حق معیشت بنیادی‌تر از حق آزادی است. به بیان دیگر «حق امنیت» و «حق معیشت» از حقوق اساسی انسان‌هاست، اما «حق آزادی» از چنان منزلت بنیادینی بهره‌مند نیست. بنابراین، در شرایطی که سیاستگذاران و مدیران کشورهای فقیر یا در حال توسعه ناچارند در میان حقوق انسانی شهروندان دست به اولویت‌بندی و گزینش بزنند، «حق امنیت» و «حق معیشت» در اولویت بالاتری از «حق آزادی» می‌نشینند. در این شرایط وظیفه اصلی و اولیه این مدیران و سیاستگذاران آن است که نخستند در تحقق و تثبیت حقوق مربوط به امنیت و معیشت بکوشند. اگر این استدلال را بپذیریم، لاجرم باید این رتبه‌بندی و سیاستگذاری را از حیث اخلاقی نیز موجه و دفاع‌پذیر بدانیم.

(۳)

حقیقت این است که رابطه میان حق امنیت و معیشت از یکسو و رخ آزادی از سوی دیگر پیچیده‌تر از آن است که در نگاه نخست به نظر می‌آید. به گمانم این سخن کلاملادرستی است که پیش شرط بهره‌مندی از تمام انواع آزادی‌ها بهره‌مندی از حق امنیت و معیشت است. اما از سوی دیگر، تحقق و تأمین حق امنیت و معیشت نیز تا حدی متوقف بر تحقق و تأمین دست‌کم پاره‌ای از انواع آزادی‌هاست. مثلاً، به بیان دیگر، امنیت بر آزادی، غالباً این نکته اخیر را نادیده می‌گیرند. به بیان دیگر، میان حق امنیت و معیشت از یکسو و حق آزادی از سوی دیگر نوعی رابطه متقابل اما نامتقارن وجود دارد. این رابطه «متقابل» است، زیرا آنچنان که خواهیم دید تأمین و تحقق حق امنیت و معیشت نیز تا حدی در گرو تأمین و تحقق حق آزادی است، اما «نامتقارن» است، زیرا اگر چه بهره‌مندی از حقوق مربوط به تمام انواع آزادی‌ها در گرو بهره‌مندی از حق امنیت و معیشت است، اما بهره‌مندی از حق امنیت و معیشت فقط در گرو بهره‌مندی از پاره‌ای از آزادی‌هاست. معنای این سخن آن است که تمام انواع آزادی‌ها نمی‌توان از جمله حقوق اساسی دانست، فقط پاره‌ای از آزادی‌ها واجد چنان شأنی هستند. البته باز هم یادآوری می‌کنم که در اینجا «اساسی» بودن یک حق لزوماً به معنای «ارزشمندتر» بودن آن‌ها را در بر ندارد؛ «حقوق اساسی» انسان‌ها قرار ندارد؛ از برای تحقق سایر حقوق انسانی است. بدون تردید بهره‌مندی از پاره‌ای از آزادی‌ها در بالندگی و شکوفایی هنری و فرهنگی یک جامعه نقش و ضرورت کارناپذیر دارد، اما این امر به تنهایی کافی نیست تا آن آزادی‌ها را در زمره «حقوق اساسی» انسان‌ها قرار دهیم. این آزادی‌ها را، صرف‌نظر از تمام‌اهمیتی که دارند، فقط در صورتی می‌توانیم از جمله «حقوق اساسی» بدانیم که بهره‌مندی از آنها لازمهٔ استیفای تمام حقوق دیگر باشد. اما کدام نوع از آزادی‌ها را می‌توان «اساسی» و از جمله حقوق بنیادین انسان‌ها دانست؟

از میان تمام انواع آزادی‌ها، دست‌کم «ازادی یا حق مشارکت» را می‌توان از جمله مهمترین مصادیق «حقوق اساسی» انسان‌ها به‌شمار آورد. مفهوم «حق مشارکت» در این سیاق دست‌کم سه وجه مهم دارد:

گروه اندیشه: آرش نراقی که برخی او را با نام احمد نراقی می‌شناسند، جزو معدود اعضای حلقهٔ کیان بود که در حوزهٔ سیاسی و اجتماعی ایران وارد نشد و البته ناشناخته ماند. نراقی به همراه ابراهیم خلیفه سلطانی با تمرکز روی فلسفه دین، سعی کردند پروژه عبدالکریم سروش را در حوزهٔ فقهانه فر به کنند. از نراقی تا به حال کتاب‌هایی تحت عنوان «رساله دین شناخت، مدلی در تحلیل ایمان ابراهیمی» و ترجمه «مقل و اعتقاد دینی» و «کلام فلسفی» انتشار یافته است. وی هم‌اکنون ساکن آمریکاست و در دانشگاه کالیفرنیا برای پایان‌نامه دکتری خود به مطالعه و تحقیق مشغول است. با تشکر از وی که این مقاله را برای چاپ در اختیار روزنامه قرار داد.



کرسزتو لاشاک

آیا نان و امنیت بر آزادی مقدم است؟

اما اگر بنا باشد هیچ‌کس به تهدد و تکلیفی که در قبال حق دیگری

دارد، اعتنا نکند، در آن صورت آن حق بیشتر نوعی آرزواندیشی، خیال‌پردازی یا تمنا خواهد بود. من وقتی به معنای واقعی صاحب یک حق معین هستم که امکان برخورداری من از آن حق در سطح جامعه تضمین شده‌باشد. بنابراین، باید سازو کارهایی اندیشیده که برخورداری از حقوق (خصوصاً «حقوق اساسی») در سطح اجتماع تضمین شود و این منظور به نهادهایی نیاز داریم که بتوانند مانع نقض حقوق انسان‌ها شوند و اگر در جایی باشد از کسی ضایع شده‌است، برخورداری از آن حق را اعاده کنند. مایلم بر این نکته تأکید کنم که این سازوکارهای حفاظتی از مقومات حقوق هستند. اگر «برخورداری از حق» در جامعه تضمین نشود و بهره‌مندی از آن حق تابع لطف و عنایت یا پسند و ناپسند این یا آن مرجع باشد، افراد آن جامعه بخواهند از آن حق بهره‌مند نبینند. بنابراین، تأمین امنیت و معیشت مردم کافی نیست، تضمین آنها هم به همان اندازه اهمیت دارد. اما کلاماً می‌توان دیکتاتور نیکخواهی را تصور کرد که حق امنیت و معیشت مردم را نه فقط تأمین، بلکه مهمتر از آن، تضمین می‌کند. برای مثال، می‌توان دیکتاتور نیکخواهی را فرض کرد که در جامعه، بدون رعایت «حق مشارکت» مردم، هر یک از سازو کار بازرسی یا حتی یک دستگاه قضایی کارآمد، نسبتاً مستقل به باطل انداخته‌است و به این نهادهای میدان داده تا از مردم در برابر تهدیدهای بالقعل و بالقوای که محقق می‌شوند، به محافظت آنها را به محاسن آنها حتی وقتی که این تهدید از جانب کارگزاران خود حکومت باشد) حفاظت کنند.

اما در اینجا دو مشکل مهم وجود دارد: اول آنکه، هرچند فرض این شرایط ایده‌آل ممکن است، معلوم نیست تا چه حد واقع‌بینانه باشد. تجربه‌های تاریخی مکرر نشان می‌دهد که در غیاب «مشارکت موثر» مردم نهادهای بازرسی و نظارت به‌سرعت فاسد می‌شوند و کارآمدی خود را از دست می‌دهند. دوم آنکه، هیچ تضمینی وجود ندارد که دیکتاتور نیکخواه خود در طول زمان نیکخواه بماند و دامانش به فساد آلوده نشود. اگر چنان استعلا‌های رخ دهد و حاکم خود به نقض حقوق مردم برخیزد، چگونه می‌توان مردم را در برابر این تعرض حفاظت کرد و از نقض حقوق اساسی ایشان توسط حاکم مطلقه جلوگیری کرد؟ مشکل اصلی مدل دیکتاتوری مصلح این است که «امکان نقض» حقوق مردم و «امکان حفاظت» از آن حقوق در «دستان واحدی قرار گرفته است. اگر راههای «مشارکت موثر» شهروندان در اموری که مستقیماً با امنیت و معیشت آنها سروکار دارد، بسته باشد، در آن صورت مردم در برابر نقض حقوق اساسی شان توسط حکومت بی‌دفاع و به‌غایت آسیب‌پذیر خواهند بود و این بدان معناست که در غیاب «حق مشارکت موثر» مردم، حقوق اساسی ایشان از جمله حق امنیت و معیشت آنها، به معنای واقعی تضمین نشده‌است.

بنابراین، لب استدلال من در دفاع از «حق مشارکت» به‌مثابه حقی از حقوق اساسی انسان‌ها از این قرار است:
(۱) «حق» تحقق نمی‌یابد مگر آنکه برخورداری از آن «تضمین» شده باشد.
(۲) «تضمین» واقعی حقوق امکان‌پذیر نیست مگر آنکه شهروندان بتوانند خود از طریق نهادهای اجتماعی مناسب و کارآمد از حقوق خویش دفاع و حفاظت کنند.
(۳) دفاع از حقوق بنیادین، مستلزم برخورداری از «حق مشارکت موثر» خصوصاً در عرصه تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌های سیاسی است.
(۴) بنابراین، «حق مشارکت موثر» شرط لازم تحقق حقوق دیگر، از جمله «حق امنیت» و «حق معیشت» است.

در غیاب حق مشارکت، چه بسا بتوان نان و امنیت مردم را تأمین کرد، اما در این شرایط «حق امنیت» و «حق معیشت» ایشان تحقق نمی‌یابد. به بیان دیگر، «حق امنیت» و «حق معیشت» مردم را نمی‌توان بدون رعایت حق مشارکت آنها تأمین کرد. اگر این تحویل را بپذیریم، در آن صورت باید تصدیق کنیم که «حق مشارکت موثر» از جمله حقوق اساسی انسان‌هاست و به لحاظ اخلاقی هیچ مرجعی به هیچ‌نہا و بهانه‌ای نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

● سال اول ● شماره ۱۲۱ ● ۷

آنکه حقی (مثلاً «حق مشارکت») جهانشمول تلقی شود این نیست که لزوماً تمام انسان‌ها آگاهانه آن را از جمله حقوق خود بدانند یا بخواهند آن حق را استیفا کنند.

اشکال دوم اما اشکال مهمتری است. همانطور که پیشتر اشاره کردم، مدافعان «آموزه تاخت زدن» و نیز هواداران «دیکتاتوری مصلح» نهایتاً معتقدند که در شرایط معینی دست‌کم پاره‌ای از مردم می‌توانند بدون برخورداری از «حق مشارکت» از بسیاری از حقوق خود، از جمله حق امنیت و معیشت بهره‌مند شوند. دیدگاه این نظریه‌پردازان را می‌توانیم در ادعای زیر خلاصه کنیم:

«حق امنیت و حق معیشت مردم را می‌توان بدون رعایت حق مشارکت آنها تأمین کرد.»

اگر این ادعا درست باشد، در آن صورت بنا به تعریف، دیگر نمی‌توانیم «حق مشارکت» را از جمله حقوق اساسی انسان‌ها به‌شمار آوریم.

اما چرا باید این ادعا را پذیرفت؟ احتمالاً مهمترین قرینه این ادعا وجود «دیکتاتورهای نیکخواه» است. بدون شک یک دیکتاتور نیکخواه می‌تواند امنیت و معیشت مردم را بدون آنکه آنها را در فرآیند تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌ها مشارکت دهد، تأمین کند. به نظر می‌رسد که همین یک نمونه کافی است تا صادق آن مدعا را نشان دهد.

اما آیا این استدلال درست است؟ به نظر من پاسخ منفی است. در این استدلال تمایز ظریف اما بسیار مهم نادیده گرفته شده‌است. حقیقت این است که میان «امنیت» و «معیشت» از یکسو و تأمین امنیت و «حق معیشت» از سوی دیگر تفاوت مهمی وجود دارد. بنا به توضیحی که خواهد آمد، حاکمان و سیاستگذاران یک جامعه می‌توانند امنیت و معیشت مردم را تأمین کنند بدون آنکه لزوماً «حق امنیت» و «حق معیشت» آنها را محترم به‌شمارزند. بنابراین، لب ادعای من در اینجا این است:

«دیکتاتور نیکخواه می‌تواند بدون رعایت حق مشارکت مردم امنیت و معیشت آنها را تأمین کند، اما بدون رعایت حق مشارکت مردم نمی‌توان «حق امنیت» و «حق معیشت» ایشان را تأمین و تضمین کرد.» برای روشن شدن این ادعا خوب است که بار دیگر پاره‌ای از جنبه‌های مهم مفهوم «حق» را به یاد آوریم. همانطور که در ابتدا اشاره کردم، مفهوم «حق» با مفهوم «مطالبه» به هم پیوسته است. حق مبنای عقلی نوعی «مطالبه موجه» را فراهم می‌آورد. برای مثال وقتی که گفته می‌شود علقی حق حیات دارد، معنایش این است که علی می‌تواند بحق مدعی دیگران شود و از ایشان متوقع باشد که به جان او تعرض نکنند. یا وقتی که گفته می‌شود مردم حق تحصیل دارد، معنایش این است که وی بحق می‌تواند از مرجعی (مثلاً دولت) امکانات تحصیلی خود را مطالبه کند. توجه به این نکته مهم است که وقتی حقی را برای کسی ثابت می‌کنیم رعایت آن حق بر طرف دیگر فرض می‌شود. وقتی که فرد مکلف به «مطالبه فرد محق پاسخ مثبت می‌دهد، در حق او لطفی نمی‌کند، بلکه صرفاً به وظیفه خود عمل می‌کند. بنابراین، هرگاه حقی برای کسی ثابت می‌شود، بی‌درنگ در نسبت با آن حق، تکلیف یا وظیفه‌ای هم بر دیگری یا دیگران فرض می‌شود. این نکته به طریق اولی درباره «حقوق اساسی» نیز صادق است. به محض آن حقی را به منزله «حق اساسی» اثبات می‌کنیم، بر همگان فرض می‌شود که (اولاً) از نقض آن حق بپرهیزند، (ثانیاً) از آن حق محافظت کنند؛ و (ثالثاً) به یاری قربانیان نقض آن حق بشتابند.

اما اگر بنا باشد هیچ‌کس به تهدد و تکلیفی که در قبال حق دیگری دارد، اعتنا نکند، در آن صورت آن حق بیشتر نوعی آرزواندیشی، خیال‌پردازی یا تمنا خواهد بود. من وقتی به معنای واقعی صاحب یک حق معین هستم که امکان برخورداری من از آن حق در سطح جامعه تضمین شده‌باشد. بنابراین، باید سازو کارهایی اندیشیده که برخورداری از حقوق (خصوصاً «حقوق اساسی») در سطح اجتماع تضمین شود و این منظور به نهادهایی نیاز داریم که بتوانند مانع نقض حقوق انسان‌ها شوند و اگر در جایی باشد از کسی ضایع شده‌است، برخورداری از آن حق را اعاده کنند. مایلم بر این نکته تأکید کنم که این سازوکارهای حفاظتی از مقومات حقوق هستند. اگر «برخورداری از حق» در جامعه تضمین نشود و بهره‌مندی از آن حق تابع لطف و عنایت یا پسند و ناپسند این یا آن مرجع باشد، افراد آن جامعه بخواهند از آن حق بهره‌مند نبینند. بنابراین، تأمین امنیت و معیشت مردم کافی نیست، تضمین آنها هم به همان اندازه اهمیت دارد. اما کلاماً می‌توان دیکتاتور نیکخواهی را تصور کرد که حق امنیت و معیشت مردم را نه فقط تأمین، بلکه مهمتر از آن، تضمین می‌کند. برای مثال، می‌توان دیکتاتور نیکخواهی را فرض کرد که در جامعه، بدون رعایت «حق مشارکت» مردم، هر یک از سازو کار بازرسی یا حتی یک دستگاه قضایی کارآمد، نسبتاً مستقل به باطل انداخته‌است و به این نهادهای میدان داده تا از مردم در برابر تهدیدهای بالقعل و بالقوای که محقق می‌شوند، به محافظت آنها را به محاسن آنها حتی وقتی که این تهدید از جانب کارگزاران خود حکومت باشد) حفاظت کنند.

اما در اینجا دو مشکل مهم وجود دارد: اول آنکه، هرچند فرض این شرایط ایده‌آل ممکن است، معلوم نیست تا چه حد واقع‌بینانه باشد. تجربه‌های تاریخی مکرر نشان می‌دهد که در غیاب «مشارکت موثر» مردم نهادهای بازرسی و نظارت به‌سرعت فاسد می‌شوند و کارآمدی خود را از دست می‌دهند.

دوم آنکه، هیچ تضمینی وجود ندارد که دیکتاتور نیکخواه خود در طول زمان نیکخواه بماند و دامانش به فساد آلوده نشود. اگر چنان استعلا‌های رخ دهد و حاکم خود به نقض حقوق مردم برخیزد، چگونه می‌توان مردم را در برابر این تعرض حفاظت کرد و از نقض حقوق اساسی ایشان توسط حاکم مطلقه جلوگیری کرد؟ مشکل اصلی مدل دیکتاتوری مصلح این است که «امکان نقض» حقوق مردم و «امکان حفاظت» از آن حقوق در «دستان واحدی قرار گرفته است. اگر راههای «مشارکت موثر» شهروندان در اموری که مستقیماً با امنیت و معیشت آنها سروکار دارد، بسته باشد، در آن صورت مردم در برابر نقض حقوق اساسی شان توسط حکومت بی‌دفاع و به‌غایت آسیب‌پذیر خواهند بود و این بدان معناست که در غیاب «حق مشارکت موثر» مردم، حقوق اساسی ایشان از جمله حق امنیت و معیشت آنها، به معنای واقعی تضمین نشده‌است.

بنابراین، لب استدلال من در دفاع از «حق مشارکت» به‌مثابه حقی از حقوق اساسی انسان‌ها از این قرار است:

(۱) «حق» تحقق نمی‌یابد مگر آنکه برخورداری از آن «تضمین» شده باشد.

(۲) «تضمین» واقعی حقوق امکان‌پذیر نیست مگر آنکه شهروندان بتوانند خود از طریق نهادهای اجتماعی مناسب و کارآمد از حقوق خویش دفاع و حفاظت کنند.

(۳) دفاع از حقوق بنیادین، مستلزم برخورداری از «حق مشارکت موثر» خصوصاً در عرصه تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌های سیاسی است.

(۴) بنابراین، «حق مشارکت موثر» شرط لازم تحقق حقوق دیگر، از جمله «حق امنیت» و «حق معیشت» است.